

عصمت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)

در نزد معاصرین آن حضرت

سید سبط حیدر زیدی*

مقدمه

عقیده عصمت و تاریخچه آن

« عهد قدیم » در کتاب مقدس، پر از سخنان ناروایی است که به پیامبران الهی (علیهم السلام) نسبت داده اند. به همین دلیل، در آیین یهود، عصمت پیامبران (علیهم السلام) مطرح نبوده است.

علمای مسیحیت، هر چند مسیح (علیه السلام) را از هر گناه و خطایی پیراسته می شمارند، ولی این اعتقادشان بدان دلیل است که او را خدا و یا یکی از خدایان سه گانه می دانند. بنابراین، نظر مسیحیان نمی تواند مبدأ بحث عصمت درباره پیامبران باشد. یعنی آئین های که در عصر حاضر وجود دارند هیچ انسانی را به عنوان معصوم نمی شناسند غیر از مذهب حقه شیعه اثنی عشری.

عقیده عصمت از طرف شیعه یا عقیده الهی؟

برخی تحلیلگران شرق شناس مانند دونالدسن مسیحی و یا گلدزیهر یهودی می گویند: مسأله عصمت برای نخستین بار به وسیله متکلمان شیعه مطرح شده است: زیرا آنان برای برتر نشان دادن

پیشوایان خود، مسأله عصمت پیامبران را در اثبات عصمت امامان خود مطرح کرده اند تا از این طریق به توانند پیشوایان خود را معصوم معرفی کنند.^۱

و برخی از نویسندگان مسلمان مانند احمد امین مصری می خواهند، اثبات کنند که شیعه بسیاری از عقاید خود را در مسائل مربوط به عدل الهی و عصمت پیامبران (علیهم السلام) از گروه معتزله گرفته است، در حالی که ریشه بسیاری از عقاید مشترک میان این دو گروه را سخنان علی (علیه السلام) تشکیل می دهد، بلکه سایر گروه ها و اشاعره نیز هر کدام به نوعی پایه های فکری خود را از امام اول شیعیان گرفته اند.^۲

جواب واقعی و تفصیلی از این تحلیل ها و قلم فرسائی ها خواهد آمد. ولی آن چه باید گفت: این است که در قرآن کریم، به حقیقت عصمت اشاره شده و این صفت، هم در مورد ملائکه الهی آمده است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)^۳

و هم در مورد خود قرآن آمده است.

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَتَأْتِيهِ الْخَلْفَةُ تَنْزِيلًا مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)^۴

علاوه بر این ها، آیاتی از قرآن، دلالت بر عصمت انبیا (علیهم السلام) در ابعاد گوناگون دارد که به برخی از آن ها در ادامه اشاره خواهد شد.

لذا عقیده عصمت از ایجادات و ابتکارات شیعه نیست بلکه یک عقیده مسلم الهی است.

معنی عصمت؛ در لغت و اصطلاح

لفظ «عصمت» با مشتقاتش سیزده بار در قرآن وارد شده و این لفظ از نظر ریشه لغوی، بیش از یک معنا ندارد و آن «تمسک و نگاه داری» یا «منع و بازداری» است.^۵ این لغت در آیه ۱۰۲ سوره آل عمران چنین آمده است: «اعصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ به ریسمان الهی چنگ بزنید و آن را نگاه دارید و متفرق نشوید.

گاهی «عصمت» به چیزی که جنبه محافظ دارد و انسان را از حوادث بد باز می دارد، اطلاق می شود و از این نظر، بلندی های کوه را «عصمت» می نامند و از این رو، در لغت عرب، به ریسمانی که بار به وسیله آن بسته می شود «عِصَام» می گویند؛ زیرا بار به وسیله آن از افتادن و پراکندگی بازداشته می شود.

در هر صورت، مقصود از این لفظ در بحث عقاید، مصونیتِ گروهی از بندگان صالح خدا از گناه و اشتباه است. متکلم معروف شیعه، فاضل مقداد (رحمه الله) می گوید: «عصمت لطفی است الهی نسبت به مکلف، به گونه ای که با وجود آن، انگیزه ای برای ترک طاعت و انجام معصیت وجود ندارد، البته همراه با قدرت و اختیار نسبت به آن ها.»^۶ سایر اندیشمندان عدلیه نیز عقیده ای نزدیک به این دارند.

اما اشاعره عصمت را به قدرت بر طاعت و عدم قدرت بر معصیت تعریف کرده اند یا این که گفته اند: عصمت آن است که خداوند در محل آن ها گناهی خلق نکند.^۷ این گونه تعریف ها، با توجه به مبانی مخصوص ایشان است.

بعضی از دانشمندان «عصمت» در اصطلاح علم عقاید را این گونه بیان کرده اند: «عصمت ملکه ای نفسانی است که فرد را از گناه و خطا منع می کند.» اما این که بازدارنده او خدا باشد یا ملکه ی نفسانی خودش، تفاوتی ندارد؛ چرا که اگر بازدارنده را هم ملکه ی نفسانی بدانیم، باز خداوند است که به شخص، توفیق داده تا این ملکه را کسب کند یا این که خود خداوند به معصوم، این ملکه را بخشیده تا او را از ارتکاب گناه و یا حتی اشتباه حفظ نماید؛ یعنی حافظ حقیقی خداست، ولی وسیله ای برای حفظ قرار داده که آن، «ملکه ی عصمت» است. پس درعین این که تمام کارها مستند به خداست، معصوم به اختیار خودش ترک گناه می کند و مجبور بر آن نیست.

برای وضوح معنی عصمت، باید به چند مطلب توجه کرد:

۱- منظور از معصوم بودن پیامبران یا امامان (علیهم السلام) تنها انجام ندادن گناه نیست؛ زیرا ممکن است یک فرد عادی نیز به دلیل وجود بعضی شرایط، مرتکب گناهی نشود، اما دارای ملکه خویشتن داری هم نباشد؛ مثلاً، شخصی که پیش از بلوغ و تکلیف از دنیا می رود و خطایی از او سرزده و یا شخصی که در نقطه دورافتاده ای واقع شده و یا در حبس قرار دارد و شرایط دست رسی به گناه ندارد، ممکن است مرتکب گناه نشوند و یا دست کم، نسبت به بعضی گناهان پاک باشند، اما چنین افرادی را دارای ملکه ی عصمت نمی گویند.

کسی که در تمام عمر هرگز شراب ندیده و نخورده، دارای ملکه ی پرهیز از شراب نیست، اما اگر دید و امکان دست رسی داشت و یا ندید اما به حالتی بود که نفس او نسبت به آشامیدن شراب بیمه بود، دارای ملکه عصمت است. همین سخن در مورد ملکه عدالت، شجاعت و سخاوت نیز صادق است. پس مقصود این است که شخصی، دارای ملکه ی نفسانی نیرومندی باشد که در سخت ترین شرایط نیز او را از ارتکاب گناه بازدارد؛ ملکه ای که از آگاهی کامل و پایدار به زشتی گناه و اراده قوی بر مهار تمایلات نفسانی حاصل می گردد و چون چنین ملکه ای با عنایت خاص الهی

تحقق می یابد، فاعلیت آن به خدای متعال نسبت داده می شود، وگرنه چنان نیست که خدای متعال، انسان معصوم را به اجبار از گناه بازدارد و اختیار را از او سلب کند که در این صورت، اشکال تنافی بین عصمت و اختیار پیش می آید.

۲- لازمه عصمت هر کس، ترک اعمالی است که بر او حرام می باشد: مانند ترک گناهایی که در همه شریعت ها حرام بوده و نیز کارهایی که در شریعت متبوع او در زمان ارتکاب، حرام است. بنابراین، عصمت یک پیامبر با انجام عملی که در شریعت های قبل یا بعد از وی حرام بوده و در شریعت خود او حلال است، خدشه دار نمی گردد.

۳- منظور از « گناه » در تعریف « عصمت »، کاری است که در کتب فقهی « حرام » نامیده می شود، هم چنین ترک عملی که در فقه، « واجب » شمرده می شود. اما واژه « گناه » و معادل های آن مانند « ذنب » و « عصیان » کاربرد وسیع تری دارد که شامل « ترک اولی » و « مکروه » نیز می شود و انجام دادن چنین اعمالی منافاتی با عصمت ندارد.^۱ البته عصمت مراتبی دارد و آن های که بر انتهای مرتبه عصمت فائزاند از آنها ترک اولی و مکروه هم سر نمی زند.

۴- عصمت از دیدگاه ما شیعیان، امری است که واقع شده است. بنابراین، نوبت به بحث از امکان و عدم امکان وقوع آن نمی رسد: چرا که بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است. اما از نظر عقلی، می توان گفت: در تک تک اعمال انسان، این امکان وجود دارد که دقت به کار برد و به خطا نرود؛ همان گونه که بسیاری از اعمال ما چنین می باشد. هم چنین ممکن است با توجه به مفاسد و عواقب گناهان، از آن ها دوری کنیم؛ همان گونه که در بسیاری از اوقات، مرتکب برخی از کارهای حرام نمی شویم. پس وقتی امکان عصمت در کاری وجود داشت، در دیگر اعمال نیز وجود خواهد داشت و می تواند همه اعمال شخص را در برگیرد. پس « عصمت » امری ممکن است و محالی را نیز در پی ندارد.

عصمت علمی و عملی

عصمت هم در بعد علمی مطرح می شود و هم در بعد عملی. در عموم انسان ها، عصمت علمی از عصمت عملی جداست: یعنی شخص، ممکن است گاهی درست تشخیص دهد و بداند، اما عمل نکند: همان گونه که ممکن است شخصی خطا کند و درست تفهمد، اما در عمل، سالم و مصمم و با همت باشد. اما معصومین علیهم السلام هم درست می فهمیدند و هم به عمل خود درست عمل می کردند.^۲

عصمت نسبی و مطلق

عصمت ممکن است در همه موارد و زمان ها باشد چنان که در مورد انبیا (علیهم السلام) مطرح است و ممکن است در بعضی زمان ها و نسبت به بعضی گناهان باشد. می توان گفت: مراتبی از عصمت را هر انسانی داراست. هر شخصی به هر حال، بعضی اعمال را انجام نمی دهد و با فکر انجام آن را هم نمی کند. بدین سان، ممکن است شخصی در اثر قوت علم و عمل، به جایی برسد که به طور مطلق، معصوم شود. پس در جواب این سؤال که آیا عصمت مانند نبوت و امامت است که نتوان با ریاضت به آن دست یافت؟ باید گفت: خیر، عصمت امری است قابل اکتساب و اختیاری و به همین دلیل، کمال اختیاری است و قابل پاداش. گناه کردن برای معصوم محال ذاتی و ممتنع نیست، ولی به دلیل قوت علم و تقوای او، عملاً واقع نمی شود. در حقیقت، اگر عصمت برای انبیا و ائمه اطهار (علیهم السلام) ارزش و نشانه ی عظمت نبود، الگو بودن و راهنما بودن آن ها برای ما معنایی نداشت.

پس می توان گفت: هر امام و پیامبری معصوم است، اما هر معصومی لازم نیست امام و پیامبر باشد؛ هم چنان که ما شیعیان عصمت را در بالاترین درجه، برای حضرت فاطمه (علیها السلام) معتقدیم و افرادی مثل حضرت زینب و حضرت عباس (علیهما السلام) نیز معصوم می باشند و دلیلی بر انحصار عصمت در پیامبران و ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود ندارد.

نکته ای که ذکر آن در این جا لازم می نماید این که، سخن گذشته با مطالبی که در کتاب های کلامی آمده و بعضی عصمت را موهبتی الهی دانسته اند نه یک امر اکتسابی^{۱۱} منافات ندارد: زیرا آن چه بخشش الهی است عصمت کامل و منزّه بودن از گناه و خطا در سراسر عمر است از ابتدای طفولیت تا اواخر پیری، اما آن چه قابل کسب است این که انسان پس از رسیدن به علم زیاد و تقوای قوی، بتواند احتمال ارتکاب گناه و خطا را از بین برد. البته می شود گفت؛ عصمت یک امر اکتسابی است برای همه انسان ها ولی برای نمایندگان الهی با امر اکتسابی امر موهبتی هم است تا با مقصد بعثت سازگار باشد. و به این رو آن عصمتی که نمایندگان الهی دارند و امر موهبتی است به عصمت کبری و آن عصمتی که امر اکتسابی است به عصمت صغری تعبیر شده است.

حقیقت عصمت

عامل و رمز عصمت نسبت به گناه و خطا، عبارت است از:

الف - تقوی

عصمت از گناه ناشی از درجه بالای تقوا و پرهیزگاری است. عصمت مرتبه کامل عدالت و تقواست. اگر تقوا را یک نیروی درونی بدانیم که انسان را از بسیاری از گناهان باز می‌دارد، باید عصمت را نیز یک نیروی باطنی بدانیم که شخص را از ارتکاب گناه و حتی فکر آن به طور کلی باز می‌دارد. از این رو، بعضی از محققان در تعریف آن گفته‌اند: «عصمت قوه‌ای است که انسان را از ارتکاب گناه و انجام خطا باز می‌دارد.»^{۱۱}

ب - علم

بعضی از بزرگان مانند علامه طباطبائی (رحمه الله)، عصمت را نتیجه علم کامل به عواقب گناه می‌دانند که البته این علم یکی از عوامل دخیل در عصمت است. ایشان عقیده دارند که هر علمی به لوازم گناه پدیدآورنده مصونیت نیست، بلکه باید واقع‌نمایی علم به قدری قوی باشد که آثار گناه در نظر فرد مجسم گردد. در این هنگام است که صدور گناه از شخص به صورت یک محال عادی درمی‌آید.^{۱۲}

در این جا باید دانست که: اولاً، علم همان گونه که بازدارنده از گناه است، مانع خطا هم می‌شود. ثانیاً، دو عامل مذکور یا به تعبیری دو نظر مختلف با هم منافات ندارند: چرا که در حقیقت خود تقوا نیز زاینده علم است.

ج - روح القدس

از برخی روایات استفاده می‌شود که عامل عصمت یک امر خارجی به نام «روح القدس» است. این روایات، که بعضی از آن‌ها در کتاب ارزشمند اصول کافی آمده، ظاهرشان حاکی از این است که «روح» ملکی نیرومندتر و بزرگ‌تر از جبرئیل است که با رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) بوده و پس از درگذشت ایشان، با امامان (علیهم السلام) می‌باشد و درستی و استواری آنان در گفتار و کردار، در پرتو وجود این روح است.^{۱۳}

این بیان در حالی است که دسته‌ای دیگر از روایات می‌گویند: «روح» از ذات معصوم جدا نیست، بلکه مرتبه‌ای از روح نبی است. امام باقر (علیه السلام) در کلامی به جابر می‌فرماید: «ای جابر، در پیامبران و جانشینان آن‌ها، پنج روح وجود دارد که عبارتند از: روح قدس، روح ایمان، روح زندگی، روح قوت، روح شهوت. در پرتو روح القدس، از آنچه میان زمین و عرش رخ می‌دهد، آگاه می‌شوند و همه این ارواح دچار خلل و آسیب می‌شوند، جز روح القدس که هرگز دچار اشتباه و لغزش نمی‌گردد.»^{۱۴}

حال، چه روح القدس را یک عامل خارجی بدانیم و چه یک عامل درونی، در هر صورت، وسیله‌ای است برای تحقق اراده‌ای که خدای متعال نسبت به شخص معصوم دارد و همانگونه که اراده

الهی موجب جبر نیست زیرا از مجرای اراده فرد تحقق می یابد، تأیید روح القدس هم موجب جبر نخواهد بود. البته مخفی نماند که اختلاف در عوامل هیچ لطمه ای بر موضوع عصمت وارد نمی کند چون این عوامل را کاملاً می شود بطور احسن جمع نمود مثلاً به این طریق که تقوی بر علم متوقف است و بدون علم حاصل نمی شود. لذا عامل اصلی علم از عاقبت است نه تقوی و در واقع فقط همان علم عامل اصلی است نه چیز دیگر و حتی مدارج و طبقه های عصمت بر طبق علم منقسم اند. روح القدس هم که در روایات آمده یا تعبیر از همان علم هست یا اگر ملکی باشد آنوقت مخصوص به معصومین منصوص من الله می باشد.

پس از روشن شدن مقدمات بحث، چند نظریه درباره این مسأله و سپس استدلال شیعه بر رأی خود ذکر می شود.

دیدگاه های گوناگون در مسأله «عصمت نبی»

بعضی از فرقه های کوچک اسلام، (گروه ازرقه از فرقه خوارج) کفر را بر انبیا (علیهم السلام) جایز می دانند.^{۱۵}

گروه حشویه قایلند که ارتکاب کبیره، هم قبل از بعثت و هم پس از آن بر انبیا (علیهم السلام) جایز است.^{۱۶} البته این گونه نظرها ضعیف و غیرقابل اعتناست.

بعضی از معتزله^{۱۷} عقیده دارند که ارتکاب گناه کبیره پیش از بعثت بر انبیا (علیهم السلام) جایز بود، ولی پس از بعثت جایز نیست.

بعضی^{۱۸} هم ارتکاب گناه کبیره را نه قبل از بعثت و نه بعد از آن بر انبیا (علیهم السلام) جایز نمی دانند، ولی ارتکاب گناهان صغیره ای را که موجب تنفر نباشد عیب نمی دانند.

اشاعره ارتکاب گناهان کبیره و صغیره هایی را که نشانه پستی عامل آن باشد (مانند دزدیدن یک لقمه غذا یا آفتابه)، پس از بعثت، عمداً یا سهواً، جایز نمی دانند و نیز گناه صغیره ای را که نشانه پستی عامل آن نبوده ولی از روی عمد انجام شده است، جایز نمی دانند.^{۱۹}

شیعه امامیه، ارتکاب گناهان کبیره و صغیره، عمدی و سهوی را توسط پیامبران (علیهم السلام) پیش از بعثت و پس از آن جایز نمی دانند.

پس دیدگاه های گوناگونی که درباره عصمت انبیا (علیهم السلام) وجود دارد، در یک یا چند مرحله از مراحل ذیل خلاصه می شود: عصمت در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی و رسالت: عصمت از گناه: عصمت از خطا: عصمت از گناه کبیره: عصمت از گناه صغیره: عصمت از گناه عمدی

یا سهوی: عصمت از صغیره ای که نشانگر پستی فاعل است: عصمت از صغیره ای که حاکی از پستی فاعل نیست: عصمت از کفر، از دروغ یا سایر گناهان.

دلایل عقلی عصمت

با توجه به مراحل و ابعاد عصمت، اینک دلایل عصمت کامل انبیا (علیهم السلام)، بخش اصلی و عمده عصمت، که حقایق پیامبران (علیهم السلام) و کتب آسمانی منوط به آن است، به وسیله عقل و سپس دایره وسیع تر آن به وسیله نقل^{۲۰} بیان می شود. در بحث ضرورت بعثت انبیا (علیهم السلام)، لزوم وحی به عنوان راه دیگری برای دست یابی بشر به شناخت های لازم و جبران نارسایی و نقص حس و عقل انسان به اثبات رسیده است، ولی با توجه به این که افراد عادی انسان، مستقیماً از این وسیله شناخت بهره مند نمی شوند و استعداد و لیاقت دریافت وحی الهی را ندارند و ناگزیر پیام الهی باید به وسیله افرادی برگزیده یعنی پیامبران (علیهم السلام) به ایشان ابلاغ شود، چه ضمانتی برای صحت چنین پیامی وجود دارد؟ از کجا می توان مطمئن شد که شخص پیامبر وحی الهی را درست دریافت کرده و آن را درست به مردم رسانده است؟ همچنین اگر واسطه ای بین خدا و پیامبر وجود داشته، آیا او نیز رسالت خود را به طور صحیح انجام داده است؟

راه وحی در صورتی کارایی لازم را دارد که از مرحله صدور از علم مطلق خداوند متعال تا مرحله وصول به مردم، از هرگونه تحریف و دستبرد عمدی و سهوی مصون باشد، وگرنه با وجود احتمال سهو و نسیان در واسطه یا وسایط یا تصرف عمدی در مفاد آن، باب احتمال خطا و نادرستی در پیامی که به مردم می رسد، باز می شود و موجب سلب اعتماد از آن و نیز پایمال شدن هدف رسالت و بعثت انبیا (علیهم السلام) که رساندن بشر به کمال نهایی است می شود. پس از چه راهی می توان اطمینان یافت که وحی الهی به طور صحیح، سالم و کامل به دست مردم می رسد؟

روشن است هنگامی که حقیقت وحی بر مردم مجهول بوده و استعداد دریافت و آگاهی از آن را نداشته باشند، راهی برای بررسی و مطابقت کار واسطه های الهی با آنچه دستور داده شده است، ندارند: و تنها در صورتی که محتوای پیامی مخالف احکام یقینی و قطعی عقل باشد، خواهند فهمید که خللی در آن وجود دارد. البته این را هم فقط کسانی خواهند فهمید که دارای عقل کامل تری هستند: مثلاً، اگر کسی ادعا کند که از طرف خدا به او وحی شده که اجتماع نقیضین جایز یا لازم است یا تعدد و ترکیب و زوال در ذات الهی راه دارد، می توان به کمک حکم یقینی عقل، بطلان این مطالب و کذب ادعای وی را اثبات کرد. اما دایره این گونه قضایا بسیار محدود و نیاز اصلی ما به

وحی، بیش تر در مسائلی است که عقل راهی برای اثبات یا نفی قطعی آن ها ندارد و نمی تواند با ارزیابی مفاد پیام، درستی و نادرستی آن را تشخیص دهد. در چنین مواردی، چه می توان کرد؟ پاسخ: همان گونه که عقل با توجه به حکمت الهی و غرض رساندن بشر به کمال، درمی یابد که باید راه دیگری غیر از حس و عقل برای شناخت حقایق و وظایف عملی وجود داشته باشد هر چند از حقیقت و کنه آن راه آگاه نباشد به همین سان، درک می کند که مقتضای حکمت الهی این است که پیام های او سالم و دست نخورده به دست مردم برسد، وگرنه نقض غرض خواهد شد و مقتضای علم مطلق الهی این است که بداند پیام خود را از چه راهی و به وسیله چه کسانی می فرستد که سالم به بندگانش برسد و نیز لازمه قدرت مطلق الهی این است که بتواند واسطه های شایسته ای برگزیند و ایشان را از هجوم شیاطین و نفس سرکش و آفت غفلت و نسیان حفظ کند. پس مقتضای علم، قدرت و حکمت الهی آن است که پیام خود را سالم و دست نخورده به بندگانش برساند و بدین گونه، مصونیت وحی با برهان عقلی اثبات می گردد.

با این بیان و استدلال، مصونیت فرشته یا فرشتگان وحی و نیز مصونیت پیامبران (علیهم السلام) در مقام دریافت و حفظ وحی و نیز عصمت آنان از خیانت عمدی یا سهو و نسیان در مقام ابلاغ پیام الهی، به اثبات می رسد.^{۲۱}

بر اساس بیان گذشته و با توجه به وظیفه و نقش عظیمی که پیامبران در هدایت و تربیت مردم دارند و از سویی، در مسائل اجتماعی و روابط بین عالم و متعلم و تربیت کننده و تربیت شونده، وثوق و اعتماد لازم است تا تبادل فکری و تربیتی انجام گیرد و عوامل ایجادکننده تنفر، انزجار و گمراه کردن عملی مردم نباید در بین باشد وگرنه خلاف حکمت و غرض الهی از بعثت است، بنابراین، همان گونه که در کتاب های متعدد عقاید نیز اشاره شده، غرض تعلیم و تربیت مردم اعتماد آنان را اقتضا می کند و اعتماد آنان عصمت انبیا (علیهم السلام) را اقتضا می نماید تا به این وسیله، غرض از بعثت محقق شود. با این توضیح، می توان پاک بودن نبی را از هرگناه بزرگ و کوچک و خطایی که در هدف بعثت خلل ایجاد می کند و موجب عدم اعتماد و پذیرش مردم است یا تنفر مردم از پیامبر را در پی دارد، اثبات کرد. بدین روی، این بیان وجود خلق های زننده و بیماری های منجرکننده را نیز نفی می کند. در وجود پیامبر، هیچ امری که مضر به رسالت اوست، نباید وجود داشته باشد.

اما در اشتباهات کوچک پیامبر یا گناهان دیگری که در هدف رسالت خلل ایجاد نمی کند و موجب تنفر مردم و بی اعتمادی آن ها نمی شود، باید دید به وسیله ادله نقلی می توان آن ها را نفی

کرد یا نه، که در هر صورت، ضروری به سیر منطقی مباحث اصول عقاید نمی زند و ما برای اعتقاد به نبی و شریعت او، به بیش از این مقدار که ثابت شد، نیاز نداریم. در ادامه بحث عقلی، به ادله گوناگونی که نویسندگان متعدد در این قسمت ذکر کرده اند، اشاره می شود:

۱. دلیل وثوق و اعتماد: این دلیل برگرفته از کلام خواجه نصیرالدین طوسی (رحمه الله) است.^{۲۲} خلاصه دلیل این است که پیامبران (علیهم السلام) برای هدایت و تربیت مردم آمده اند و تا آن ها معصوم نباشند، اعتماد مردم به آن ها زمینه تبعیت را فراهم نمی سازد. پس پیامبران (علیهم السلام) باید معصوم از گناه و خطا باشند.

۲. دلیل عصمت از راه تربیت: بر حسب این بیان، نبی نه تنها با راه آشنا و راهنماست، بلکه به انسان کمک می کند و او را به مقصود می رساند. پیامبر آمده است تا «انسان کامل» سازد و او را پرورش دهد. در بُعد تربیتی، بیش از هر چیز، عملکرد و منش مرتبی مورد توجه است. پس نبی باید معصوم باشد تا هدف تربیت، تزکیه و انسان سازی جامه عمل بپوشد و هرگونه خطایی از او می تواند به همان اندازه در این هدف، خلل ایجاد کند.^{۲۳}

۳. دلیل لطف: عصمت انبیا (علیهم السلام) لطف است: یعنی موجب نزدیکی مردم به طاعات و پرهیز از محرمات می شود و پیامبر معصوم بسی بهتر و بیش تر از پیامبر غیر معصوم موجب هدایت مردم می شود و لطف بر خداوند واجب است: یعنی فراهم کردن هر چه بیش تر زمینه های هدایت مردم به سوی حق بر او لازم است.

پس عصمت در انبیا (علیهم السلام) ضروری است. و البته هر قدر دایره عصمت گسترده تر باشد، لطف نیز بیش تر خواهد بود. بنابراین، مقتضای رحمت الهی عصمت کامل انبیا (علیهم السلام) است.^{۲۴}

دلایل نقلی عصمت

بعد از این که واضح شد که عصمت یک امر امکانی بلکه وجودی است و از دلائل عقلی هم به اثبات رسید حالا می رویم به اصل مطلب که افرادی که با پیامبر اعظم اسلام (ص) هم عصر بودند و با آن حضرت (ص) زندگی می کردند و شبانه روز با او نشست و برخاست داشتند، آن ها پیامبر اعظم اسلام (ص) را چه طور یافتند؟ آیا آن ها هم پیامبر اعظم اسلام (ص) را معصوم درک کردند و به این مطلب عقیده هم داشتند چون اگر این مطلب واضح و ثابت شود آن وقت نیاز به هیچ دلیلی نداریم چون معروف و مشهور است ادل الدلیل وجود آن شیء است.

عصمت در قرآن

قرآن کریم اگرچه برای همیشه است و به وقت خاصی اختصاص ندارد ولیکن به حیثیت نازل می شود تا در اصطلاح معاصر پیامبر اطلاق شود.

در قرآن، آیات متعددی بر عصمت دلالت می کند. دانشمندان این آیات را بر اساس مراحل عصمت تقسیم کرده اند: بعضی مربوط به مرحله ابلاغ رسالت، بعضی ناظر به عصیان و برخی درباره اشتباه است. در ادامه، به چند نمونه از آیات در این زمینه اشاره می شود:

در آیات ۸۲ و ۸۳ سوره ص خداوند از قول شیطان می فرماید:

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِنَّا عِبَادُكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ »

گفت: خدایا، به عزت سوگند که البته همه انسان ها را گمراه خواهیم کرد، بدون استثنا، مگر بندگان خالص تو را.

برای روشن شدن استدلال، باید مفهوم واژه «مخلص» و تفاوت آن با کلمه «مخلص» بیان شود: «مخلص» اسم فاعل از مصدر «اخلاص» و به معنای کسی یا چیزی است که عمل و عقیده خویش را در راه ایمان به خداوند خالص کرده است. اما «مخلص» اسم مفهوم از مصدر «اخلاص» و به معنای کسی یا چیزی است که به وسیله دیگری خالص گردیده است. بنابراین، «مخلصین» کسانی هستند که با عنایت و امداد الهی، سراپای وجودشان برای خداوند و به وسیله او خالص گردیده و از این رو، شیطان را هرگز در آن ها راهی نیست.^{۲۵}

تعبیر «مخلص» بیش از همه بر معصوم منطبق می شود: چرا که معصوم کسی است که هیچ گاه عصیان خدا و اطاعت شیطان و هوای نفس نمی کند. این تعبیر اگرچه مختص انبیا (علیهم السلام) نیست، اما بی تردید، مظهر اتم آن انبیا (علیهم السلام) هستند.

در آیه ۴۲ سوره حجر، شبیه دو آیه مذکور آمده و سپس خداوند فرموده است:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»

ای شیطان، تو بر بندگان من تسلطی نداری.

از سوی دیگر، در سوره ص پیش از آیات مذکور، برخی از این بندگان خالص را نام می برد که این نشان دهنده آن است که منظور از «عبادی» یا «عبادنا» چه کسانی هستند. این آیات ابتدا سه نفر از پیامبران (علیهم السلام) را به عنوان خالص شده های خداوند و سپس سه نفر دیگر را جزو خوبان می شمارد.

در آیه ۲۴ سوره یوسف، همین تعبیر «مخلص» را در مورد حضرت یوسف (علیه السلام) و در آیه ۵۱ سوره مریم در مورد حضرت موسی (علیه السلام) به کار می برد. این آیات شاهد بر آن است که این امتیاز مختص افراد محدودی از انبیا (علیهم السلام) نیست، بلکه ویژگی مقام و لازمه منصب الهی ایشان است.

آیه یا آیات دیگری که دلالت بر این موضوع دارد، مربوط به اطاعت از انبیا (علیهم السلام) است. قرآن در آیه ۶۴ سوره نساء می فرماید: «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که اطاعت شود به اذن خداوند.» با توجه به این آیه شریفه و آیات دیگری که در مورد اطاعت از خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا سایر انبیا (علیهم السلام) وارد شده و با توجه به این که انبیا (علیهم السلام) و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) الگوی مردم هستند و به این موضوع در آیه ۲۱ سوره احزاب درباره شخص نبی مکرم اسلام تصریح شده است^{۲۶} به این نتیجه می توان رسید که سخن و عمل پیامبران (علیهم السلام) در همه عرصه ها و به طور کلی، واجب الاطاعت و یا قابل پیروی است و این نکته مستلزم پاک بودن آن ها از گناه و خطاست.

توضیح استدلال این که آیات کریمه به طور مطلق، دستور به اطاعت از رسول می دهند و وقتی اطاعت از کسی مقید به زمانی خاص و فعلی به خصوص نباشد، همه گفتارها و کردارهای وی قابل پیروی بوده و این نشانگر آن است که پیامبر گناه یا خطا نمی کند: چرا که در صورت گناه و خطا، طبق دستور الهی، اطاعت از قول و عمل او واجب است. از سوی دیگر، محال است که در صورت گناه کار و خطاکار بودن پیامبر، اطاعت از او مورد امر الهی واقع شود. در نتیجه، اعمال پیامبر باید مطابق دستورهای الهی بوده تا همیشه قابل پیروی باشد. همین دلیل در مورد تمام اعمال خلاف یا صحیح پیامبر در تنهایی نیز صادق است: زیرا به عنوان مثال، اگر کسی آن کار را از پیامبر ببیند، می تواند به او تاسی کند و همان مشکل دوباره پیش می آید.

خلاصه آن که آیات الهی پیامبران را کاملاً منزّه و معصوم و قابل اطاعت در همه ابعاد و عرصه های گفتار و کردار می داند. همان گونه که اشاره شد، برخی از آیات قرآن ناظر به عصمت انبیا (علیهم السلام) در مقام تلقی، حفظ و ابلاغ رسالت است که بخش عمده عصمت و بخش مربوط به هدایت ما انسان هایی که توفیق معاشرت با آن ها را نداشته ایم نیز همین مرحله می باشد: از جمله آیات شریفه ۲۶-۲۸ سوره جن که می فرماید:

«عالمُ الغیبِ فلا یظہر علی غیبه أحدًا إلا من ارتضی من رسول فأنه یسلک من بین یدیه و من

خلفه رصداً لیعلم أن قد ابلاغوا رسالات ربهم و أحاط بما لَدیهم و أحصى کل شیء عدداً»

« او (خداوند) آگاه از غیب است: کسی را بر غیب خود مطلع نمی سازد، مگر آن که او را از میان رسولان برگزید. در این صورت، خداوند محافظان و مراقبانی از پیش رو و پشت سر آن رسول قرار می دهد تا بدانند که رسولان رسالت های پروردگار خود را به خوبی ابلاغ کرده اند و او بر آنچه نزد رسولان است احاطه پیدا کرده و آنچه که آفریده به خوبی شمرده و بر آن احاطه دارد. »

فاعل « إرتضی » و « یسلک » خداوند است. جمله های « من بین یدیه و من خلفه » یعنی پیش رو و پشت سر می رساند که خداوند رسول خود را با گماردن مراقب هایی حفاظت می کند. در تفسیر این جمله، دو احتمال وجود دارد:

۱. این عبارت کنایه از این است که مراقب ها اطراف قلب پیامبر را گرفته و از نفوذ عوامل مخرب جلوگیری می کنند، نه فراموشی به آن حضرت راه پیدا می کند و نه شیاطین در آن تصرف می نمایند.

۲. ممکن است بگوییم که پیامبر هنگام دریافت وحی، دو حالت دارد: از آن نظر که متوجه مقام ربوبی است، حالت پیش روی دارد و عبارت « من بین یدیه » اشاره به آن است، ولی آن گاه که وحی الهی را دریافت کرد و متوجه ابلاغ شد، جریان برعکس می شود: رو به مردم و پشت به مقام اخذ وحی می کند که عبارت « من خلفه » اشاره به این زمان است. در هر حال، این آیه حاکی از آن است که وقتی خداوند، غیب خود را بر رسولان آشکار می کند، فرشتگان را از هر طرف مأمور می کند که آنان را در اخذ وحی و حفظ و نگاه داری و ابلاغ آن مراقبت کنند تا دچار اشتباه و لغزش و نیز گناهی نشوند. خلاصه این که انجام چنین رسالتی بدون عصمت پیامبران (صلی الله علیه و آله) در مقام تلقی و ابلاغ وحی ممکن نیست. پس آنچه رسولان به ما می رسانند همان است که خداوند فرموده و دست خوش تغییری نشده است.

مؤید این معنا آیات شریفه دیگری است که احتمال هرگونه تغییر یا کم و زیاد کردن در فرمان های الهی را نفی می کند. گرچه آیه خطاب به پیامبر خاص است، اما ملاک عام بوده، مطلب در مورد سایر انبیا (علیهم السلام) نیز صادق است.

در آیه ۱۵ سوره یونس می فرماید: « هرگاه آیات روشن ما بر خلق تلاوت شود، منکران معاد، که به دیدار ما امیدوار نیستند، به رسول ما اعتراض کرده، می گویند: (اگر تو رسولی) قرآنی غیر از این نیز بیاور و یا همین را به قرآن دیگری مبدل ساز! در پاسخ آن ها بگو: من چنین اجازه و قدرتی ندارم که از پیش خود آن را تبدیل کنم: من جز آنچه را به من وحی شود تبعیت نمی کنم. من ترس آن دارم که مرتکب عصیان در برابر پروردگار خویش شوم و در نتیجه، گرفتار عذاب سخت روز بزرگ رستاخیز گردم. »

در آیات ۴۴-۴۷ سوره الحاقه مسأله مزبور با تأکید بیش تری مطرح گردیده و آمده است: « اگر محمد به دروغ سخنانی به ما نسبت می داد، محققاً ما او را به قهر و انتقام می گرفتیم و سپس رگ وتین (رگ حیات) او را قطع می کردیم و هیچ یک از شما بر دفاع و جانب داری از او قادر نبودید.»
با توجه به این آیه از این جا دو تا مطلب بدست می آیند یکی این که پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) دارای عصمت است چون رسالت الهی را کما حقہ رسانیده و دوم این که در عصمت خویش مختار است چون خداوند نفرموده است که محمد نمی تواند این چنین کاری بکند.

عصمت پیامبر اعظم (ص) در نزد اهل بیت (ع)

یکی از احادیث درباره عصمت پیامبر اکرم (ص) به طور خاص، سخن روشن و صریح امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» است، در نهج البلاغه، مولا می فرماید:

« و لقد قرن الله به من لدن ان كان فطيماً اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و

محاسن اخلاق العالم ليلا و نهاراً»

«خداوند از همان ابتدای طفولیت و شیرخوارگی، بزرگ ترین ملک از ملایک خود را با پیامبر هم راه و قرین کرد تا شب و روز راه بزرگواری ها و خوبی های اخلاق را به او بنماید.»
این کلام مسأله عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را پیش از بلوغ و پس از آن در خلوت و جلوت شامل می شود.

دلیل دیگری که عام است و عصمت همه پیامبران را اثبات می کند، سخن امام رضا (علیه السلام) در مناظره با مأمون عباسی است.

شیخ صدوق (رحمه الله) در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل می کند که در جلسه ای، مأمون از امام رضا (علیه السلام) پرسید: ای پسر رسول خدا، آیا این سخن شما نیست که « این الانبیاء معصومون؟ » (به راستی، همه پیامبران معصومند.) حضرت در جواب فرمودند: « بلی، سخن ماست.» او سپس به دنبال آن، مواردی از شبهات نسبت به عصمت حضرات آدم، یونس، موسی و محمد (علیهم السلام) پرسید و امام (علیه السلام) رفع اشکال نمود و عصمت آنان را تثبیت کردند.^{۲۷}
امام رضا (علیه السلام) به مأمون می نویسد:

« از اصول دین امامیه این است که خداوند هرگز اطاعت کسی را که باعث گمراهی و فریب مردم می شود، واجب نمی کند و هرگز از میان بندگان خویش، کسی را که می داند به او کفر می ورزد و سر تسلیم فرود نمی آورد و به جای آن، به عبادت شیطان می پردازد، بر نمی گزیند و برای انجام رسالت خویش انتخاب نمی کند.»^{۲۸}

و باتوجه به این که پیروی از گناه کار و خطا کار در هر دو صورت موجب گم راهی، فریب و انحراف می شود یا دست کم، احتمال گم راهی و ضلالت دارد، این حدیث شریف تصریح می کند که هیچ گاه خداوند اطاعت از چنین پیامبرانی را بر مردم واجب نمی کند. پس شرط رسالت، عصمت است.

از جمله مؤیدات بحث، دقت در کلمه « حَجَّت » است. این واژه در بیانات ائمه اطهار(علیهم السلام) وارد شده است. « حَجَّت » یعنی آنچه دلیل است و براساس آن می توان احتجاج کرد و وسیله ای است که طرفین بر اساس آن می توانند همدیگر را مؤاخذه و محکوم کنند. وقتی به کسی گفته می شود: « حَجَّت خدا»، سخن و عمل او حَجَّت است: اگر مردم خلاف او قدم بردارند، از طرف او و خدا مؤاخذه می شوند و اگر از او تبعیت کنند، کسی حق مؤاخذه آن ها را ندارد و می توانند پاسخ گو باشند که کار و سخن ما بر اساس حَجَّت بوده است.

هم چنین در زیارت « جامعه کبیره » و برخی دیگر از زیارات، تعبیر بلندی در مورد ائمه اطهار(ع) و عصمت آن ها آمده است، با توجه به این که ائمه اطهار(علیهم السلام) ، وارثان و جانشینان انبیا (علیهم السلام) هستند، به نظر می رسد می توان این عصمت را به پیامبران(علیهم السلام) نیز تعمیم داد. در بخشی از این زیارت می خوانیم: « سلام بر شما، ای حَجَّت های خدا بر اهل دنیا و آخرت، ای دلالت کنندگان بر رضای الهی. شهادت می دهم که شما ائمه هدایت شده و رشد یافته، کامل، معصوم و... هستید. خدا به خلافت شما در زمین راضی شده و شما را معصوم و از لغزش ها پاک کرده و از فتنه ها و آسیب ها در امان داشته است هر کس به شما چنگ زند و از شما پیروی کند، به راه الهی چنگ زده است و... »^{۲۹}

عصمت در نزد اصحاب

عنوان مقاله ما در واقع به همین نکته بود لذا بیاییم و ببینیم که اصحابی که با پیامبر اعظم اسلام(ص) زندگی می کردند آیا آنان هم آن حضرت (ص) را معصوم می دانستند؟ در این زمینه شواهد تاریخی خیلی زیاد هست و بسیاری از اصحاب سمعا و طاعتا در خدمت پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) حضور داشتند و خود را به عنوان عیبید پیامبر معرفی می نمودند و این کلمه عیبید برای همین نکته بود که اعتقاد آنان به نسبت پیامبر اولویت، صدق و عصمت بود. و چند مثال و شواهد تاریخی هم در این رابطه ذکر می کنیم:

گفتگو سعد بن معاذ در جنگ بدر:

پیش از جنگ بدر، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با اصحاب خود به مشورت پرداخت. ابتدا دو تن از مهاجران سخنانی بر زبان راندند که آزرده‌گی خاطر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در پی آورد. آنگاه مقداد و سعد بن معاذ لب به سخن گشودند و جملاتی به زبان آوردند که بیانگر فرمانبرداری کامل آنان از پیامبر خدا بود و از اعتقاد به جدایی ناپذیری نبوت و عصمت حکایت داشت.

بخشی از سخنان سعد بن معاذ چنین است :

پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! ما به تو ایمان آوردیم و تصدیقت نمودیم و گواهی دادیم که آنچه آورده ای همه حق است و از جانب خدا. به هر چه می خواهی فرمان بده: هر آنچه را دوست داری از اموال ما بردار و هر اندازه که می خواهی باقی بگذار... سوگند به خدا که اگر دستور دهی تا خویش را به دریا زنیم، سرپیچی نخواهیم کرد.^{۳۰}

داستان ذوالشهادتین

پیامبر گرامی اسلام (ص) از سواء بن قیس اسبی را خریداری نمود و پیش از دریافت آن، با انکار فروشنده روبرو گشت، در این هنگام، خزیمه بن ثابت انصاری به نفع رسول خدا (ص) گواهی داد و بر انجام چنین معامله ای تأکید ورزید. پس از آن، پیامبر اکرم (ص) از خزیمه پرسید: « چگونه بر معامله ای گواهی دادی که شاهد رویداد آن نبودی؟ » خزیمه پاسخ داد: « یا رسول الله! انا اصدقک بخبر السماء و لا اصدقک بما تقول؟^{۳۱} » (ای رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی راستگو می دانم، چگونه سخنان دیگری را دروغ بشمارم؟)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این سخن را پسندید و برای سپاسگذاری از معرفت والای خزیمه، گواهی او را برابر با گواهی دو نفر قرار داد و از آن پس به « ذوالشهادتین » معروف گشت .

ارزیابی صلح حدیبیه

در رویداد حدیبیه، وقتی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مصلحت مسلمانان را در برقراری پیمان صلح دید و به فرمان خداوند از در آشتی با مشرکان درآمد، عمر بن خطاب، با چهره ای بر افروخته، ابابکر را این چنین مورد خطاب قرار داد: « آیا او فرستاده خدا نیست؟ مگر نه این است که ما مسلمانیم و آنان مشرک؟ چرا باید به چنین پستی و ذلتی تن دهیم؟ » ابابکر در پاسخ گفت: انه

رسول الله (صلی الله علیه وآله) و لیس بعضی ربه. ^{۳۲} یقیناً او رسول خدا است و هرگز فرمان خداوند را نادیده نمی گیرد.

خشم عمر با این سخنان فرو نشست و او سرانجام همین پرسش ها را با خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز در میان گذاشت و آن حضرت (ص) در پاسخ فرمود:

انا عبدالله و رسوله، لن اخالف امره و لن یضیعنی: ^{۳۳} من بنده خدا و فرستاده اویم. هیچ گاه از فرمان او سرپیچی نکنم و او نیز هرگز مرا خوار نسازد.

افزون بر سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر که به روشنی بیانگر عصمت رسول خدایند، اعتراض عمر نیز از جدایی ناپذیری نبوت و عصمت حکایت دارد: زیرا از آن جا که عمر چنین پیمانی را خطا می دانست، این پرسش را مطرح کرد که اگر او رسول خدا است، چرا باید به چنین ذلّتی تن دهد؟ در حالی که اگر در نظر وی، نبوت و عصمت از یکدیگر جدایی می پذیرفتند، این احتمال نیز مطرح می گشت که محمّد «ص» پیامبر خدا است، اما در این تصمیم به خطا رفته است یعنی در این مقام می شود گفت که عمر نسبت به نبوت پیامبر مشکوک شد ولی نسبت به عصمت نبی نه!!! ابوبکر اولین خلیفه مسلمین در خطبه خود به این حقیقت اعتراف می کند.

ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة در باب اول، فصل اول در کیفیت خلافت ابی بکر نقل می نماید:

« و اخرج احمد انه بعد شهر نادی فی الناس الصلوة جامعة و هی اول صلوة نادی لها بذالك ثم خطب فقال ايها الناس وددت ان هذا كفانيه غيري و لئن اخذتموني بسنة نبيكم ما اطيعها ان كان لمعضوما من الشيطان و ان كان لينزل عليه الوحي من السماء.»

و نیز « اما بعد فانی قد ولیت هذا الامر و انا له كاره و لله لوددت ان بعضكم كفانيه الا وانكم ان كلفتموني ان اعمل فيكم بمثل رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اقم به كان رسول الله صلى الله عليه و سلم عبدا اكرمه الله بالوحي و عصمه به الا و انما انا بشر و لست بخير من احدكم فراعوني فاذا رأيتموني استقمتم فاتبعوني و اذا رأيتموني زغت قوموني و اعلموا ان لي شيطانا يعتريني فاذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني لا اوثر في اشعاركم و اشارككم.»

که در هر دو روایت کلمه ای از ماده عصمت استفاده شده است و این ها روایاتی اند که ابن حجر در مقام استشهاد در کیفیت خلافت ابی بکر را آورده است یعنی نزد آنان نیاز به بررسی سند هم ندارد. ^{۳۳}

سهو النبى

در پایان مقاله ، نگاهی کوتاه به مسأله « سهو النبى » بحثی که از قدیم مورد توجه دانشمندان مسلمان بوده و آثار زیادی را به خود اختصاص داده است. منظور از اشتباه و سهو در این جا، هم خطای در تطبیق امور شرعی است مثل این که پیامبر در رکعات نماز سهو نماید^{۳۵} و هم خطای در امور عادی و مسائل شخصی روزمره مثل این که پیامبر در مقدار بدهکاری خود به کسی اشتباه کند. اشاعره و معتزله در این زمینه، قابل به جواز و امکان هستند: چرا که ارتکاب گناه صغیره را سهواً جایز می دانند. پس به طریق اولی اشتباه را ممکن می دانند. اما اکثریت قریب به اتفاق امامیه اشتباه پیامبران (علیهم السلام) را جایز نمی دانند.^{۳۶}

شیخ بهایی در جواب شخصی که می گفت: مرحوم ابن بابویه به جواز سهو النبى قابل شده، سخن جالبی دارد: «بلکه ابن بابویه اشتباه کرده است: چرا که او نسبت به پیامبر اولی تر است که اشتباه کند و احتمال خطای او بیش تر است.»^{۳۷} (اذ دار الامر بین سهو النبى و بین سهو الشیخ فالنسبة السهو الی الشیخ اولی) اما به هر روی، علمای متعددی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلّی، علامه حلّی، خواجه نصیرالدین طوسی، شهید اول، فاضل مقداد، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی (رحمهم الله) به جایز بودن سهو النبى تصریح نموده و در مورد علت آن، به مخالفت جواز اشتباه با اعتمادی که انسان ها باید به پیامبر داشته باشند و زیر سؤال رفتن اعمال و اقوال انبیا (علیهم السلام) و همچنین ایجاد نفرت مردم و نیز مردود بودن روایات اندکی که حاکی از خطای پیامبر(ص) است، استناد نموده اند^{۳۸}

نتیجه بحث

و در انتها از مجموع این نوشتار بر می آید که پیامبر اعظم اسلام (صلی الله علیه وآله) همان طوری که در واقع و حقیقت معصوم بودند، معاصرین آن حضرت (ص) هم که بر آن ایمان کامل آورده بودند به اولویت و صدق و عصمت آن اعتقاد داشته اند و افرادی هم که در بعضی موارد ایراد داشته اند ، نشانگر نقص در ایمان آنان می باشد، لذا هیچ مورد انتقادی یا تخلفی از اصحاب کامل الایمان دیده نشده است پس پیامبر اعظم اسلام (صلی الله علیه وآله) بلکه تمام پیامبران الهی و حجت های الهیه (علیهم السلام) به دلایل عقلی و نقلی، در مقام ابلاغ دستورات الهی و در مقام

علم و عمل معصوم هستند و در عین داشتن اختیار، مؤید به تأییدات حضرت حق برای انجام وظیفه بزرگِ هدایتِ بشریت می باشند.

و اگر چه بسیاری از آیات و روایات بر بخشی از عصمت نبی دلالت می کند، اما با مراجعه به مجموعه آیات و روایات، اعتقاد شیعه امامیه در زمینه عصمت کامل آنان تثبیت می گردد. کما اینکه ظاهر بعضی از آیات و برخی روایات هم بر خلاف عصمت دلالت دارند ولی علماء و بزرگان ما در محل خودش روایات را مورد بررسی سند و متن قرار داده و آیات را بر طبق روایات معصومین(ع) تفسیر صحیح نموده اند و حتی کتاب های مفصلی مانند تنزیه الانبیاء و غیره به رشته تحریر در آورده اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها

- ¹ دونالدسن، عقیده الشیعة، ص ۳۲۸، گلدزهریر، العقیده و الشریعة، ص ۱۸۰
- ² عمرو بن بحر ابی عثمان الجاحظ، رسائل، تحقیق عمر ابوالنصر، ص ۲۲۸
- ³ قرآن، سوره تحریم، آیه ۶
- ⁴ قرآن، سوره فصلت، آیه ۴۲
- ⁵ ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۳۳۱
- ⁶ فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، ص ۳۰۱
- ⁷ السیدالشریف علی بن محمد الجرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰
- ⁸ محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، درس ۲۴
- ⁹ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۹، ص ۵
- ¹⁰ ر. ک. به: جعفر سبحانی، منشور جاوید، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۱. شیخ مفید، علامه حلی، فاضل مقداد و برخی دیگر عصمت را موهبتی الهی دانسته اند.
- ¹¹ محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۱۴۲ به نقل از: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۲ و ج ۲، ص ۸۲
- ¹² همان
- ¹³ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۲۷۳، کتاب «الحجة»
- ¹⁴ همان، ج ۱، ص ۲۷۲
- ¹⁵ گروه ازارقه از فرقه خوارج
- ¹⁶ گروه حشویه
- ¹⁷ ابوعلی جنابی و پیروان او
- ¹⁸ قاضی عبدالجبار و پیروان او. ر. ک. به: قاضی عبدالجبار المعتزلی، شرح الاصول الخمسة، ص ۵۷۵-۵۷۳
- ¹⁹ فاضل قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۴
- ²⁰ ۲۰- نظیر این بیان را در مورد علم معصومان (علیهم السلام) داریم: یعنی بخشی از علم وسیع امام و نبی لازمه وظیفه الهی آن هاست و عقل نیز این را تأیید می کند، اما نقل علم گسترده تری را اثبات می کند. در زمینه علم امام، رجوع کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۲ به بعد.

۲۱. ر.ک. به: آموزش عقاید، درس ۲۴

۲۲. ر.ک. به: علامه حلّی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.، المقصد الرابع.

المسألة الثالثة

۲۳. راه اول و دوم در بیش تر منابع کلامی آمده است: از جمله ر.ک. به: آموزش عقاید، ناصر مکارم شیرازی، رهبران بزرگ،

منشور جاوید

۲۴. ر.ک. به: عبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح و تعلیق علی ربّانی گلپایگانی، تهران، سازمان چاپ

و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۲، ص ۳۷۹

۲۵. البته خالص کردن الهی با توجه به قابلیت وجودی افراد و دیگر شرایط است و در هر حال، به نحوی نیست که موجب سلب اختیار نبی شود، و گرنه وجود جبر، تکلیف و پاداش و ارزش ها جایی نخواهد داشت. در دعای «ندبه» درباره اولیا و پیامبران الهی (علیهم السلام) از جمله حضرت آدم و موسی و عیسی (علیه السلام) می خوانیم: «اولئك الَّذِينَ اسْتَخَلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ...»، آن اولیایی که آن ها را خالص کرده ای برای خودت و دینت ...

۲۶. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

۲۷. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، باب ۱۵، ص ۱۵۵

۲۸. ر.ک. به: محسن غرویانی و دیگران، بحثی مبسوط در آموزش عقاید، قم، دارالعلم، ۱۳۷۱، ص ۸۵ / محمدباقر مجلسی،

بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.، ج ۱۱، ص ۷۶

۲۹. ر.ک. به: شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، باب زیارات جامعه

۳۰. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: علی بن ابی بکر الهیثمی، بیروت: دارالکتاب، الثانية، ۱۹۶۷ م

۳۱. مصنفات الشیخ المفید، ج ۴، ۵ و ۶، قم: المؤتمر العالمی لآلئیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق

۳۲. معانی الاخبار: الشیخ الصدوق، تصحیح علی الکبر الفغاری، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش

۳۳. مفاهیم القرآن: جعفر السبحانی، بیروت: دار الاضواء، الثانية، ۱۴۰۶ ق

۳۴. ابن حجر الهیثمی المکی، الصواعق الحرقه، الباب الاول، الفصل الاول فی کیفیت اثبات خلافت، ص ۹

۳۵. منشأ اصلی این بحث از آن جاست که روایات محدودی نقل شده که در کتب روایی اصل تسنن و شیعه آمده: مانند این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماز ظهر یا عصر را اشتباهاً دو رکعت خواند و سپس با تذکر مأمومان، متوجه شد و جبران کرد و مضامین دیگری در این باره.

۳۶. مرحوم صدوق و استادش، محمد بن حسن بن ولید، سهو النبی (صلی الله علیه وآله) را جایز می دانند. ر.ک. به: الالهیات،

نگارش حسن بن محمد مکی العاملی، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.، ج ۲، ص ۱۹۱ / ج ۲، ص ۱۹۰

همان^{۳۷}

³⁸ برای اطلاع بیش تر. ر. ک. به: کتبی که در این زمینه نوشته شده است: از جمله الاهیات، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۹۶ / منشور
جاوید، ج ۶، ص ۱۲۹-۱۶۵



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نظر

سال اول / شماره سوم / پاییز ۸۶

۱۶۰